

[خبر]



طی حکمی از سوی شهردار منطقه صورت گرفت

معرفی معاون اجرایی منطقه ۲



در مراسمی از خدمات و تلاش های مهندس ایوب انتخابی شرق، معاون فنی و عمران منطقه ۲، که با حفظ سمت، سرپرست معاونت اجرایی منطقه بود، تقدیر صورت گرفت و مهندس احسان میرزا قیطاقی به سمت معاون اجرایی منصوب شد.

به گزارش شهردار محله، جلال قربانی، شهردار منطقه ۲، در این مراسم ضمن تشکر از مهندس فولادی، معاون اجرایی سابق منطقه ۲، از مهندس انتخابی که در این مدت، مسئولیت معاونت اجرایی منطقه را بر عهده گرفته بود، قدردانی کرد.

وی حجم کاری حوزه های مختلف منطقه ۲ را به اندازه حجم کاری دو منطقه خواند و گفت: همکاران در شهرداری منطقه ۲ با توجه به وسعت منطقه، زحمات زیاد و طاقت فرسایی را متحمل می شوند و در برابر کار خود متعهد و مسئول هستند.

قربانی مسئولان اسبق را افرادی توانمند، توصیف و اظهار کرد: امیدواریم مسئولان جدید نیز با توکل به خداوند و با مدنظر قرار دادن اخلاق اداری و تکریم ارباب رجوع، همانند گذشته در کار خود موفق باشند.

رویه روی
ماده ای از
ساواکی ها
و گاردی ها
ایستاده بودند
که خیلی
اذیتان
می کردند



رئیس اداره امور اجتماعی شهرداری در مراکز کارآفرینی



رئیس اداره امور اجتماعی شهرداری مشهد از مراکز کارآفرینی منطقه ۲ بازدید کرد.

به گزارش شهردار محله، رضا دانایی در این بازدید بر فعالیت های اجتماعی مردمی تأکید کرد و همچنین تقویت فعالیت های مشاغل خانگی را با بهره گیری از ظرفیت سمن ها (سازمان های مردم نهاد)، نخبگان و شهروندان و خیران، یکی از عوامل مهم در تحکیم و صیانت از بنیان خانواده دانست.



خاطرات نقاش تصویر امام از روزهای انقلاب در منطقه ۲

از میدان مجسمه تا کوچه های کاشانی

آنچه پیش رو دارید، خاطرات شفاهی علیرضا خالقی است؛ نقاش تصویر بزرگ امام خمینی. همان تصویری که سال ۱۳۵۷ در روزهای راهپیمایی، پیشاپیش جمعیت چندصد هزار نفری حرکتش می دادند. آن هایی که در مشهد سمنشان به انقلاب می رسد، از این عکس خاطرات زیادی دارند. بعضی ها برای اولین بار چهره امام را با این نقاشی دیده اند و حس مشترک بیشتر مردم مشهد از دیدن این تصویر، خوشحالی و امید به آینده بود. در این گزارش، رویدادهایی را که در محلات منطقه ۲ اتفاق افتاده است، از زبان وی در کتاب «انقلاب رنگ ها» بیان می کنیم.

۱. کوچه های یک متری خیابان کاشانی

«یک روز عصر داشتیم از سمت خیابان خواجهر بیع شعار می دادیم و حرکت می کردیم. زیاد هم نبودیم. شاید پانصد نفری می شدیم که ارتشی ها با نفر بر آمدند و ما را به طرف چهارراه خواجهر بیع متفرق کردند. وقتی آن ها این کار را کردند، ما هم از دور به طرفشان سنگ و کوکتل مولوتوف پرتاب کردیم و همگی فرار کردیم. من با چند نفر از بچه ها که زیادی شلوغ بازی کرده بودیم، رفتیم سمت پیاده رو خیابان شاه عباس (بعد ها نام آن شد خیابان کاشانی) که یک دفعه سه تا ماشین پیکان با سرعت به طرف ما پیچیدند. یکی از ماشین ها رفت جلو. یکی وسط و یکی هم پشت سرمان ایستاد، طوری که نه راه پیش داشتیم نه راه پس. من فقط فهمیدم که باید فرار کنم. از شانس من آنجا سه چهار متر جلوتر، قبل از ماشین جلویی ساواک، کوچه باریکی بود. خیلی سریع زدم توی همان کوچه یک متری. پشت سرم هم دو نفر دیگر دویدند. طول کوچه یک مقدار بلند و پیچ در پیچ بود. همان طور که خیلی سریع می دویدم، هوای پشت سرم را هم داشتم. به آخر های کوچه که رسیدم، دیدم کوچه بن بست است. کمی برگشتم عقب که دیدم در خانه ای نیمه باز است. سریع رفتم تو و در را بستم. از داخل یکی از اتاق های صدای خانمی آمد که «کیه؟ کیه؟» مثل اینکه صدای بستن در را شنیده بود. جواب دادم که هیچی، دنبالم هستند. خانم صاحب خانه با چادر از اتاق آمد بیرون. تادیدمش، گفتم از دست ساواکی ها فرار کرده ام. خیلی زود قضیه را فهمید و با دست به پشت بام اشاره کرد. در همین فاصله صدای بر حیاط آمد که یکی، آن را با دست محکم می کوبید. دیگر معطل نکردم. سریع رفتم روی بهار خواب و از روی دیوار آنجا پریدم بالای پشت بام و شروع کردم به دویدن.»

۲. جسدهای آویزان

«در همان روزهای پرتب و تاب، یک روز دور بین به دست در شهر می گشتم. عابری که دور بین را در دست من دیده بود، گفت: آقا! اگر فیلم بردار هستی، برو میدان شاه که الان آنجا خیلی شلوغ است. مردم سه ساواکی را کشته و جسدهایشان را آویزان کرده اند. راه افتادم طرف میدان شاه. به آنجا که رسیدم، دیدم چه خبر است. مردم دونفر را از پاهایشان، با طناب از تیر چراغ برق آویزان کرده بودند. یک جنازه دیگر را هم وسط میدان، وارونه روی مجسمه اسب شاه انداخته بودند. جومیدان نشان می داد که مردم بانبروهای نظامی درگیر شده اند؛ چون چند جا برای سدره ارتشی ها، آتش روشن کرده بودند. مردمی که آنجا بودند، آن طور که می گفتند، آن سه تایی که جنازه هایشان آویزان شده بود، همان کسانی بودند که دوسه ماه پیش به چندتا جوان تعرض کرده بودند. مردم آدم هایی نبودند که با سرباز یا افسر معمولی چنین کاری انجام بدهند. رویه روی ما عده ای از ساواکی ها و گاردی ها ایستاده بودند که وابسته به رژیم بودند و خیلی اذیتان می کردند. با ایجاد رعب و وحشت، ما را می ترساندند یا وقتی کسی از ما میدان شاه صدای تیراندازی شنید می پیچید بود. انگار که بغل گوشمان می زدند. خیلی ها فرار می کردند و بعضی ها هم مدام از این طرف به آن طرف می رفتند و داد می زدند که راه را ببندید، ارتشی ها دارند می آیند.»

۳. صبح روز ۱۰ دی

صبح روز ۱۰ دی ۱۳۵۷ فرماندهان ارتش در مراسم صبحگاهی، اجساد ساواکی هایی را که شب قبل آن در میدان شاه آویزان شده بود و اجساد دیگر کشته ها را با هدف تحریک احساسات سربازان به نمایش گذاشتند. پس

۴. حرزمان

محسن مباشر کاشانی متولد ۱۳۳۵ در مشهد است. محسن در دوران سربازی اش در پاسگاه باقر آباد همدان، به دلیل مشاهده ظلم و رفتار بد بعضی ژاندارم ها و در جهداران با مردم، از دستور مافوق خود سرپیچی می کند. او در نامه ای به خانواده اش می نویسد به علت سرکشی و نافرمانی های متعدد و تملق نکردن، فرماندهان بی صفت مرا به خرم آباد منتقل کردند و در گروهانی سازمان دادند که کارش مبارزه با مردم آگاه و مومن است. پس از مدتی مجدداً او را به شهر بانی همدان و بعد از آن برای نگهداری به منزل استاندار آن شهر منتقل می کنند. شب تاسوعای ۱۳۵۷ محسن از طریق دوستش در جریان جلسه استانداران با رئیس ساواک و چند نفر از فرماندهان نظامی قرار می گیرد. محسن کاشانی صبح روز بعد از جلسه، زمانی که استاندار قصد خارج شدن از خانه اش را داشته است، به سمت او تیراندازی می کند که در این حادثه یک ژاندارم کشته و استاندار زخمی می شود. محسن کاشانی را به همین علت می کشند تا نامش جاودانه شود و امروز یکی از خیابان های مهم منطقه مان به نامش باشد. «

برگرفته از کتاب انقلاب رنگ ها
تدوین: حسن سلطانی